بيداري اسلامي : واقعيت و معيارها

بيداري اسلامي : واقعيت و معيارها

شيخ مصطفى ملص

الحمدﷲ و الصلاة علي رسولﷲ و علي آله و صحبه و من والاه.

پيشگفتار:

اسلامي ديني است كه حضرت محمدبنﷲعبدﷲ (صلي ﷲ عليه و آله و سلم) براي هدايت بشريت و انتقال او از گمراهي به هدايت، از گناه به ثواب، از فساد به صلاح و انتقال مردمان از پرستش بندگان به پرستش خداوند متعالي كه همه آنانرا آفريد، آورده است؛ وظيفه اسلام نيز با احكام و اخلاق و ارزشﷲها و اصول و اوامر و نواهي كه در خود دارد تضمين شكلﷲگيري زندگي اجتماعي ـ انساني سالمي است كه در آن جايي براي ظلم و تجاوز و طغيان و غصب حقوق خلق و نيز مكاني براي خرافات و افسانه و دروغ و نيرنگ وجود ندارد؛ فراهم آوردن زندگيﷲاي است كه هركس را در جايگاه حقيقي خود قرار ميﷲدهد. خداوند(ﷲ) همان پروردگاري است كه در برابر سخنش، سخن ديگري مطرح نيست و در پي حكم او، حكم حاكم ديگري جايي

ندارد. انسان نيز بنده‌اي است كه به اراده خداوند عزوجل آفريده شده و مطيع اوامر و شيفته شريعت او و خشنود از قضا و قدر اوست و مي‌داند كه :"لا حول و لا قوة الا با" و "هيچكس را ياراي آن نيست كه آفريدگار را ملزم به چيزي سازد گو اين چيز از هر عظمت و نيرو و قدرتي، برخوردار باشد."

خداوند سبحانه و تعالي نيز انسان را آزاد آفريد و وي را از موهبت عقل برخوردار ساخت تا بتواند در امور زندگي خود به داوري بنشيند و فرمانش داد تا عقل خود را در هر آنچه به او عرضه مي‌شود بكار گيرد و عقل را شرط تكليف قرار داد و هرگاه عقل نباشد يا از دست رود صاحبش تكليفي نخواهد داشت و غير مكلف بشمار خواهد رفت و نسبت به آنچه مي‌كند در دنيا و آخرت، مسئول نيست. خداوند عزّ و جل همه خلق و بويژه انسان را به پرستش خود فرمان داده و از وي خواسته تنها او را بپرستد و او را از داشتن معبود ديگري برحذر داشت؛ اين راه درست‌تر و مطمئن‌تر براي رهايي انسان از همه قيد و بندهايي است كه احاطه‌اش كرده‌اند و او را مرهون آفريده‌هايي چون خودش مي‌سازد، بنابراين بندگي بندگان در برابر خداوند عزّ و جل به معناي آنست كه آنها در برابر همه خلق خدا آزادند اينچنين، خداوند مي‌خواهد كه بندگانش آزاد باشند و جز براي او، بندگي نكنند و در اين صورت، آزادگان واقعي‌اند.

بنابراين اسلام به عنوان دين الهي آمده تا براي بشريت، چندين مورد را تحقق بخشد از جمله:

1ـ اينكه مردم آزاد باشند و به بندگي كشيده نشوند.

2ـ اينكه پاي‌بند آييني چون آيين الهي تجلّي يافته در قرآن كريم باشند كه صلاح آنها را تضمين كند.

3ـ اينكه در عرصه‌هاي مختلف زندگي از عقل خود چنان بهره‌برداري كنند كه وضعشان را بهبود بخشد.

4ـ اينكه همه مردم برابر باشند و هيچ كس بر ديگري برتري نداشته و فخر فروشي نكند.

5ـ اينكه با يكديگر در راستاي بهبود وضع خود همكاري و همياري داشته باشند «وَتَعَاوَنُواْ عَلَى الْبرِّ وَالتَّقْوَى وَلاَ تَعَاوَنُواْ عَلَى الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ »(سوره مائده ـ 2)(و در نيكوكاری و پرهيزگاری با يكديگر همكاری كنيد و در گناه و تعدی دستيار هم نشويد.)

6ـ اينكه ايثار و فداكاري و نه آزمندي و حرص، ويژگي آنها باشد.

7ـ و سرانجام اينكه سرسپرده فرمان خدا باشند.

دشمنان آدمي:

رسيدن به سعادت در زندگي ـ كه در اسلام از آن به مفهوم تقوي تعبير شده است ـ راهي است كه دشواري‌ها و موانع فراروي آن وجود دارد و در گذشتن از آنها نيازمند كوشش و شكيبايي و فداكاري‌هاي فراواني است كه گاه به حد فدا كردن جان نيز مي‌رسد. زيرا انسان دشمنان زيادي دارد كه برخي خارجي و برخي نيز داخلي يعني از درون خود وي هستند؛ در اين ميان شيطان اولين دشمن آدمي است كه با خود پيمان بسته كه انسان را اغوا سازد و او را با زرق و برق بخشيدن به منكرات و محرمات و نفرت‌انگيز كردن واجبات و كارهاي نيكو، از صرات مستقيم دور سازد و اين نكته‌اي است كه قرآن كريم در مورد ابليس(لعنة‌ا‌ عليه) يادآور شده آنگاه كه از خداي خود خواست كه، تا روز قيامت به وي فرصت دهد تا هنگامي كه خداوند متعال به درخواست وي پاسخ مثبت داد گفت :«همه را فريب خواهم داد.»

ابليس آفريده‌اي است كه توان به وسوسه انداختن انسان را دارد و او نامرئي است و از درون انسان به سراغش مي‌آيد؛ بنابراين انسان همواره در معرض تهديد اين خطر قرار دارد لذا بايد از ابليس برحذر باشد و براي رويارويي و مقابله با نيرنگها و وسوسه‌هاي او با پاي‌بندي به آموزه‌هاي كتاب خدا و رهنمون‌هاي پيامبر گرامي‌اش در سنّت‌ها، از خداوند متعال ياري جويد.

در وجود انسان، شهوتها و غريزه‌ها و نيازهايي نهفته كه به آنها نيازمند است و جملگي بروي فشار مي‌آورند تا اشباع شوند و به راههاي مختلف برآورده گردند ولي انسان گاهي با وسايل مشروع يا باصطلاح حلال، قادر به برآوردن آنها نيست، دراينجاست كه شيطان از اين شهوت‌ها و غرايز و نيازها سوء‌استفاده مي‌كند تا او را به حرام درافكند.

دشمناني كه در خارج از انسان در برابر او صف بسته‌اند، مستكبران و مردمان ستمكار و طمع ورزاني هستند كه مي‌كوشند انسان را چه با ترغيب و تطميع يا با تهديد ـ يعني كه كاري كه فرعونها و صاحبان قدرت يا ثروت اندوزان و شهرت طلبان و شهوت پرستان و آزمندان دنيوي انجام مي‌دهند ـ از راه راست دورسازند.

ابدي بودن كارزار

از اينروست كه اسلام بر مسلمانان واجب ساخته كه در برابر همه اين مفسدان ايستادگي كنند و به جهاد و نبرد با آنان نيز بپردازند حتي اگر اين نبرد به هلاک خودشان بينجامد زيرا باز داشتن مفسدان جز با قدرت و اقتدار صورت نمي‌گيرد. خداوند متعال فرموده است: «وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لاَ تَعْلَمُونَهُمُ اللّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لاَ تُظْلَمُونَ»(سوره انفال ـ 60)(و هر چه در توان داريد از نيرو و اسبهای آماده بسيج كنيد تا با اين [تداركات] دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] ديگری را جز ايشان كه شما نمی‌شناسيدشان و خدا آنان را می‌شناسد بترسانيد و هر چيزی در راه خدا خرج كنيد پاداشش به خود شما بازگردانيده می‌شود و بر شما ستم نخواهد رفت)

از آنجا كه اهل شر همواره مترصد ضربه زدن و آسيب رساندن به اهل خير و اهل ايمان هستند و از هر فرصتي براي سلطه بر آنها استفاده مي‌كنند براهل ايمان واجب است كه يكدم از خود غافل نشوند و زندگي خود را بر اساس كارزار حق و باطل تلقي كنند، اين نكته‌اي است كه پيامبر اكرم حضرت محمد(صلي‌ا‌ عليه وآله وسلم) بدان اشاره كرده مي‌فرمايد:

«جهاد تا روز قيامت ادامه دارد.» هيچكس نمي‌تواند ادعّا كند كه زمان جهاد سپري شده است؛ اين دوره تا ابد باقي است.

كارزار افراد بشر با يكديگر ـ هرچند در ظاهر به دلايل غيرمادي صورت پذيرد ولي علل و اسباب حقيقي آن صرفاً مادي يعني : ثروت، سلطه و چيرگي است و هرچند برخي بكوشند آنرا كارزاري در مورد اصول، ارزش‌ها يا عقايد و ديگر اعتبارهاي معنوي جلوه دهند ولي انگيزه اصلي يكي از همين مواردي است كه ذكر شد.

از آنجا كه اطماع ، بر رفتارهاي بشريتي كه داراي رسالتي با اصول والا و آسماني نيستند حكومت دارد، اين طماعان و آزمندان سرانجام تبديل به طاغوت مي‌شوند.

از آنجا كه صاحب رسالت‌هاي آسماني و والا مامورند تا به احقاق حق و نفي ظلم و ياري مستضعفان و ايستادگي در برابر ستمگران بپردازند ...

از آنجا كه طاغوت‌ها جز زبان زور و اجبار زبان ديگري نمي‌فهمند، درگيري و برخورد ميان آنها و صاحبان رسالت‌هاي آسماني، گريز ناپذير است، زندگي پيامبران و فرستادگان نيز چنين بود و بهترين تصوير آن نيز مربوط به زندگي پيامبر اكرم حضرت محمد(صلي ا عليه وآله و سلم) است، زندگي در طول زمان به همين ترتيب تداوم يافته است: « سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ »(سوره احزاب ـ 38)([اين] سنت‌خداست كه از ديرباز در ميان گذشتگان [معمول] بوده.) « فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا »(سوره فاطر ـ 43)(پس آيا جز سنت [و سرنوشت‌شوم] پيشينيان را انتظار مي‌برند و هرگز براى سنت‌خدا دگرگونى نخواهى يافت.)

"الگو" و اختلاف آيين‌ها:

رسول گرامي اسلام(صلي ا عليه وآله و سلم) به گسترش دين در ميان مردم با فراخوان گفتاري ايشان و بيان حقايق جهان هستي و زندگي پرداخت؛ بزرگان قوم از جمله مشركان قريش در برابر او قد علم كردند آنها در آنزمان اهل مكه بودند لذا ياران آنحضرت (ص) و خود او را مورد شكنجه و آزار قرار دادند و از سرزمين و وطنش بيرون كردند، با مومنان و ياران وي نيز چنين كردند و سپس جنگهايي را عليه وي تدارک ديدند تا مانع از دعوتش شوند. او مأمور بود به پسنديده‌ترين شيوه دعوت خود را انجام دهد در همين راستا مومنان را به صبر و تحمل و هجرت فرمان مي‌داد؛ آنها يكبار به حبشه و باردیگر به مدينه منوره مهاجرت كردند تا سرانجام فرمان خداوند متعال چنين صادر شد: « أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ »(سوره حج ـ 39)(به كسانى كه جنگ بر آنان تحميل شده رخصت [جهاد] داده شده است چرا كه مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خدا بر پيروزى آنان سخت تواناست.)

فرمان خداوند متعال به مومنان براي جنگ و درگيري تنها پس از آن صادر شد كه كفّار و مشركان اصرار ورزيدند به زور مانع از رسيدن فراخوان وي به مردم شوند؛ در عين حال در فرمان الهي تأكيد شده بود كه در مسجدالحرام و آنگاه كه مشركان آغاز به جنگ نكرده باشند، شما آغازگر جنگ نباشيد؛ خداوند متعال مي‌فرمايد:»وَلاَ تُقَاتِلُوهُمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاء الْكَافِرِينَ» (سوره بقره ـ 191)(در كنار مسجد الحرام با آنان جنگ مكنيد مگر آنكه با شما در آن جا به جنگ درآيند پس اگر با شما جنگيدند آنان را بكشيد كه كيفر كافران چنين است.) بنابراين كشتار، آخرين مرحله جهاد است و تنها هنگامي به آن روي آورده مي‌شود كه به روش ديگري از جمله فراخوان و دعوت و گفتگو، هدف مورد نظر

تحقق پيدا نكند.

اين نكته با فطرت انساني نيز موافقت دارد و برخلاف نظر آنهايي است كه مدعيند كشتار و جنگ، شيوه اصلي دعوت و تبليغ رسالت اسلام است؛ اين نظريه زيان فراواني به اسلام رسانده و چهره درخشان آنرا در نگاه بسياري از مردم مشوه ساخته

است و چنين نشان داده كه اسلام دين كشت و كشتار و تروريسم است.

بدين ترتيب بجاي اينكه مسلمان بكوشد تا با استدلال و برهان و ارايه حجّت و گفتگو، كافران را به سمت دين و از گمراهي به هدايت رهنمون شود وظيفه و مأموريت او قتل كافران و پايان بخشيدن به زندگي آنان يا اجبارشان به ايمان ـ آنهم برخلاف گفته قرآن مجيد «لااكره في‌الدين» ـ شده است، اسلام شريعتي الهي است و متن اساسي آن قرآن كريم و از سرچشمه خداست، همه ديگر متون ديني اعم از سنت مطهر نبوي(ص) ـ كه علما اتفاق نظر دارند در توضيح و تشريح كتاب خدا و تفسير آنست ـ تا ديدگاههاي فقها و مفسران و اصولي‌ها و ديگراني كه به گونه‌اي از اين متن مقدّس بهره گرفته‌اند، به گرد قرآن مي‌چرخند و مشروعيت و حقانيت خود را از آن مي‌گيرند.

سنت شريف نبوي نسبت به ديگر متون، اين امتياز را دارد كه از پشتوانه وحي برخوردار است و از سوي كسي صادر شده كه بيان محتواي قرآن به وي واگذار شده است و اين برخلاف ديگراني است كه عقل و فهم خود را بكار مي‌گيرند و نتيجه كار و فعاليتشان مي‌توان درست يا نادست باشد و اين همان نكته‌اي است كه امام "مالک بن انس الاصبيحي" كه در نزديكي ضريح پيامبراكرم حضرت محمد (صلي ا عليه و آله وسلم) جلسه درس خود را تشكيل مي‌داد، مي‌گفت: «همه مردم مي‌توانند درست يا غلط بگويند مگر صاحب اين مقام.» و به قبر پيامبراكرم (صلي‌ا عليه و آله وسلم) اشاره مي‌كرد. لذا ما معتقديم كه تمامي ثروت فقهي و كل تفاسير موجود برخاسته از فهم و درک بشري از احكام دين و به بيان درست‌تر فهم و درک متن الهي و بيان نبوي است، ساير علوم اسلامي نيز چنين است.

از اينجاست كه اختلاف در فهم متون در پي اختلاف برداشت‌ها يا بنابر ثبوت يا عدم ثبوت دليل و يا بنابر اختلاف فرهنگ‌ها و محيط‌ها و تجربه‌هاي انساني يا بنابر عوامل فراوان ديگري ـ كه در اينجا مجال برشمردن آنها نيست ـ مطرح گرديد؛ لذا بايد پذيرفت كه مسلمانان، جملگي يک تجربه نداشته‌اند و از درک و برداشت واحدي برخوردار نيستند. آنها داراي ديدگاههاي فرهنگي و اجتماعي و عرفي گوناگوني هستند كه همه اينها بر تجربه‌هاي ايشان مؤثر واقع شده است. اختلاف مذاهب فقهي و مكتب‌هاي فكري و

اعتقادي نيز بهترين دليل اين مدعّاست.

مي‌دانيم كه دولت اسلامي كه همزمان با تمكين دعوت اسلام در مدينه منوره تشكيل شد پس از دوره پيامبراكرم (صلي‌ا عليه و آله وسلم) درگيري‌هاي متعددي بخود ديد؛ دولت مدينه، دولت نجف، دولت دمشق و دولت بغداد درگيري‌هايي با يكديگر داشتند؛ انقلاب‌ها و قيام‌ها و حركت‌هاي اصلاحي، تقسيم و دولت‌هاي كوچكتر درون دولت واحد و دولت‌هاي مستقل از دولت مركزي و ديگر انواع درگيري‌ها و مبارزات مطرح بود كه خود نشان مي‌دهد مسلمانان تجربه‌هاي مختلف، متنوّع و متعدّدي از سرگذرانده‌اند و هر تجربه نيز محكوم به شرايط ويژه زماني و مكاني و مردمان خود بود.

اين امر ما را به نكته مهمي رهنمون مي‌گردد و آن اينكه اسلام مردم را ـ مادام كه افعال آنها با اصول ثابت كتاب و سنت نبوي مغايرت نداشته باشد ـ در امور دنيوي به انجام عمل معيني وادار نمي‌سازد و همه كارهايشان به خودشان واگذار شده تا طبق دين و آداب و اخلاق آن عمل كنند؛ رهنمود الهي نيز آنچنانكه در سوره الشوري آمده است :«و امرهم شوري بينهم» مي‌باشد؛ وقتي شورا صورت گرفت و به نظر بهتري رسيدند كه با دين همخواني بيشتري دارد همانرا عمل كنند و البته بايد خاطرنشان ساخت كه شورا نيز نوع بخصوص و نحوه واحدي ندارد زيرا كيفيت آن بسته به شرايط زماني و مكاني و محيط است و جنبه مهم آن حصول نتيجه درستتر و بهتر است.

حاكمان مسلمانان نيز در طول زمان بر اين آيين و شيوه عمل و بر رفتار و منش معيني نبوده‌اند؛ گروهي به عنوان اصلاحگر توصيف شده‌اند و گروهي ديگر به فساد معروف گشته‌اند و عده‌اي نيز به صفات ديگري به لحاظ رفتار حكومتي وصف شده‌اند كه با توجه به روند سياسي مي‌توان به اين نتيجه رسيد كه رفتار و كردار آنها غالباً به زيان اسلام بوده و به آن آسيب رسانده و به عبارت ديگر شيوه عمل آنها به دينداري بطوركلي زيان رسانده و كمترين كمكي به باور مردم به پاي‌بندي آنها به احكام دين نكرده است.

اسلام و قدرت :

جنبه مثبت مسئله در اينست كه مردم درک مي‌كنند كه اقدامات و كردار حاكمان هيچكدام دليل بر اسلام نيست و در نتيجه اگر اين اقدامها طبق احكام دين باشد پذيرفته مي‌شود و چنانچه مخالف با احكام دين باشد پذيرفته نمي‌شود؛ گو اينكه حاكمان همواره مي‌كوشند اقدامات خود را جنبه شرعي ببخشند و با خريد برخي علمايي كه آنها را "وعاظ‌السلاطين" مي‌نامند، كارهاي خود را توجيه ديني و شرعي كنند ولي

مشروعيت ديني اين دسته از علما نيز بيشتر زير سؤال بوده و بجاي اينكه عالم يا روحاني موصوف، به اقدام‌هاي سلطان جنبه شرعي دهد، همراهي روحانيان درباري با حاكم، مشروعيت آنها را زير سؤال مي‌برد.

تجسّم اسلام در يک دولت به شكل‌گيري رابطه ذهني نزد بسياري از مسلمانان انجاميد كه براساس آن دولت و اسلام را دو يار ازهم جدانشدني تلقي مي‌كرد. به نظر اين دسته از مسلمانان، شكست و نابودي يا فروپاشي هر دولتي به عنوان مصيبتي است كه بر اسلام نازل مي‌شود حال آنكه مي‌دانيم پيامبراكرم (صلي‌ا‌ عليه و آله وسلم) در حديثي فرموده است : «بدانيد و آگاه باشيد كه قدرت و قرآن از هم جدا مي‌شوند شما به هر سويي كه قرآن است، بگرديد.» در اين حديث اشاره صريحي به ضرورت عدم ارتباط قدرت و قرآن [و اسلام] وجود دارد. پايان خلافت عثماني بدست اروپايي‌ها و همكاران مسلمان ايشان، پايان مرحله تاريخي‌اي بود كه براي صدها سال بدرازا كشيد و در عين حال آغازگر مرحله نويني بود كه جهان اسلام در آن به كشورهاي كوچک و پراكنده‌اي تقسيم شد كه بخش اعظم آنها تابع كشورهاي غيراسلامي بودند و مرزهاي جغرافيايي و نظام سياسي آنها نيز ـ كه در اصل براساس جدايي دين و دولت شكل گرفته بود ـ بر آنها تحميل شده بود. گو اينكه بيشتر قوانين اساسي اين كشور اين عبارت را شامل مي‌شود: «اسلام يكي از منابع اصلي قانونگذاري است.» يا عبارت:‌»دين دولت، اسلام است.» را در خود داشت.

جهان عرب و اسلام در همه ابعاد به عقب‌گردهاي خود ادامه داد و سطح زندگي در آن چنان پايين آمد كه شكاف عميقي ميان سطح درآمد در كشورهاي غربي و ميزان درآمد در جهان اسلام، بوجود آمد؛ نظريه‌هاي سياسي و اقتصادي وارداتي نيز در ارايه راه‌حل به خلقهاي جهان اسلام براي برون‌رفت از اين مشكلات، موفقيتي بدنبال نداشتند لذا خلقها به دنبال جانشين‌هايي براي نظريات مزبوز برآمدند كه اسلام يكي از آلترناتيوهاي سياسي گرديد.

از آنجا كه اسلام يک نظريه سياسي نيست بلكه ديني است كه شامل نگاه همه‌جانبه‌اي به همه جنبه‌هاي زندگي است و داراي دو بعد: ايدئولوژيک (نظري) ـ كه آنرا عقيده مي‌گويند ـ و بعد تشريعي عملي كه همان شريعت و در جهت بناي جامعه و اخلاقي مربوط به رفتار فردي و اجتماعي و گروهي است، به اين دليل گرايش اسلامي با ديگر گرايش‌هاي سياسي كه به جنبه‌هاي زندگي سياسي مي‌پردازند و كاري به جنبه‌هاي اخلاقي، رفتاري و عبادي ندارند، متفاوت است. اين بدان معناست كه پاي‌بندي به گرايش‌اسلامي سياسي بدون پاي‌بندي به ساير جنبه‌هاي آن، معنا و مفهومي ندارد و آدمي را در برابر مسؤوليت‌هايي به ازاي خود و در برابر جامعه قرار مي‌دهد و بطور خلاصه اينكه اسلام به معناي مسؤوليت به تمامي معاني اين واژه‌است.

وقتي از اسلام سخن مي‌گوييم كاملاً درک مي‌كنيم كه ما از منظومه‌اي سخن مي‌گوييم كه چون ديگر نظريات سياسي، با جامعه ما بيگانه نيست؛ اين منظومه مرجعيت اصلي بخش اعظم رژيم‌هايي را كه بر اين منطقه از هنگام بعثت پيامبراكرم حضرت محمدبن عبدا (صلي‌ا عليه و آله وسلم) تا قرارگرفتن سرزمين‌هاي اسلامي زير يوغ استعمار غرب در ابتداي قرن بيستم ميلادي، حكمروايي داشتند، تشكيل مي‌داد.

تأثير و تأثر انديشمندان مسلمان:

با نزديكي پايان خلافت عثماني و درک شماري از انديشمندان بر اينكه اين امپراتوري در حال زوال و سقوط است، شماري از انديشمندان اسلامي برنامه‌هاي سياسي خود را چه براي اصلاح يا جايگزيني حكومت عثماني، ارايه دادند؛ بيشتر اين پروژه‌ها از سوي كساني مطرح شده بود كه تحت تأثير انديشه‌هاي مطرح در اروپاي آنروزگار بودند لذا نظريه‌هاي آنان شامل نوعي ادغام نظريه‌هاي اسلامي با نظريه‌هاي اروپايي بود به اين اميد كه اين ادغام، نقطه حركت نيرومند جامعه مسلمان براي سازماندهي و پيشرفت براساس آنها باشد. اين انديشمندان پيشگام نه از خاستگاه قرائت تجربه‌هاي گذشته اسلامي يا خاستگاه شالوده‌اي از ارزش‌ها و اصول اسلامي، بلكه تحت تأثير واكنش‌هاي حاصله در اين ميان بودند. شماري از پيشگامان انديشه سياسي اسلام كه در پي اظهار وجود دربرابر انديشه سياسي غرب بودند چنين وصفي داشتند. با هر طرح و برنامه‌اي كه غربي‌ها در سياست مطرح مي‌ساختند آنها به جستجوي متون و كنكاش در آنها مي‌پرداختند تا ثابت كنند آنچه غربي‌ها مي‌گويند و عنوان مي‌كنند در اسلام نيز وجود دارد يا اسلام به آنها اشاره كرده است؛ در اين راستا و طبق نظريه ضرورتهاي پنج‌گانه اي كه "الجويني" (امام الحرمين) و "الشاطبي" (صاحب المقاصد) بدانها اشاره كرده‌اند، شورا را در برابر دموكراسي، و حفظ مال و ثروت را در ازاي ليبراليسم قرار دادند.

برخي از آنها نيز صحبت از سوسياليسم اسلامي (در برابر كمونيسم) بميان آوردند و در اين ميان تجربه صحابي "ابوذرغفاري" و اختلافي كه با عثمان بن عفان خليفه سوم داشت را مطرح ساختند.

از ميان اين پيشگامان كساني چون : "خيرالدين التونسي" و "جمال‌الدين اسدآبادي افغاني" و "محمد عبده" و "رشيد رضا" و "عبدالرحمن الكواكبي" و سپس "حسن البنّا" و "ابوالاعلي المودودي" و "ابوالحسن الندوي" و بعد از آنها "سيد قطب" مطرح شدند. از ميان انديشمندان نيز روحاني برجسته‌اي مطرح شد كه مسايل انديشه سياسي و اقتصادي در اسلام را مورد بحث قرار داد و صاحب اجتهاد بود و "سيدمحمدباقر صدر" (قدس سره) نام داشت كه تأثير فكري بسيار برجسته‌اي بجاي گذاشت.مهمترين شخصيتي

كه در مسئله اسلام سياسي برجستگي خاصّي پيدا كرد ، فقيه انقلابي و مجاهدي بود كه جنبش فكري و فقهي و سياسي عملي را رهبري كرد و اقامه دولت اسلامي و جامعه اسلامي را وجهه همت خود قرار داد و اين پروژه تا حدّ زيادي نيز موفق شد به اهداف خود نايل آيد. او كسي نيست جز "امام روح‌ا موسوي خميني" (قدس سره الشريف) كه در سرنگوني رژيم شاه و تأسيس جمهوري اسلامي ايران تحت رهبري ولايت فقيه، موفق گرديد.

پرسش‌هايي پيرامون بيداري اسلامي:

آيا مدعيان تأسيس جامعه‌اي تحت حاكميت اسلام توانسته‌اند در جهان اسلام افكار عمومي را ايجاد كنند كه اين ايده را وجهه همت خود قرار دهد و از آن حمايت كند و در جهت تحقق آن بكوشد؟

اين پرسش را به عنوان پيش‌درآمدي براي بحث موضوع بيداري اسلامي مطرح مي‌سازيم و براي رسيدن به پاسخي به اين پرسش كه آيا بيداري حقيقي اسلامي وجود دارد يا اين اوضاع چنان نيست كه بتوان از آن به عنوان بيداري سخن گفت، مي‌گويم كه ما به لحاظ عاطفي بسيار خوشوقتيم خاطرنشان سازيم بيداري اسلامي وجود دارد و به عنوان دست‌اندركار برقراري جامعه‌اي اسلامي، بسيار خشنود مي‌شويم تحليل‌هايي را بشنويم كه نتيجه‌گيري‌هاي آنها وجود بيداري اسلامي است.

چه بسا نتايجي كه حركت‌هاي مردمي در كشورهايي چون : مصر و تونس و مراكش بدنبال آورد و به پيروزي اكثريت كرسي‌هاي پارلمان از سوي احزاب و جنبش‌هايي انجاميد كه پروژه‌هاي سياسي اسلام را به عنوان برنامه‌هاي خود درنظر گرفته بودند نشان مي‌دهد كه خلقها در جهان عرب و اسلام بيشتر تمايل به رژيم‌هايي دارند كه بر اساس آيين اسلام و انديشه‌ها و نظريات برگزفته از كتاب خدا و سنت رسول خدا(صلي‌ا عليه و آله وسلم) فعاليت مي‌كنند. ترديدي نيست كه تجربه انقلاب اسلامي ايران كه امام خميني (قدس سره الشريف) آنرا رهبري كرد و الگوي بسيار شايسته و خوبي براي ناظران بي‌طرف و بدون پيشداوري‌هاي نژادي يا مذهبي بود همچنانكه اقبال مردم تركيه در اعطاي اكثريت آراي پارلماني به حزب عدالت و توسعه با ريشه‌هاي اسلامي نيز دلالت‌هاي روشني بر گرايش مردم تركيه به خستگي و دلزدگي از لائيسم جزم‌انديش حاكمان نظامي آتاتوركي است كه به عنوان نگبانان لائيسم آتاتوركي گمارده شده‌اند.

ولي بيداري اسلامي چيست و اينک در كجا قرار دارد؟

وقتي صحبت از بيداري اسلامي مي‌كنيم سخن از حركت بزرگ و فراگيري بميان مي‌آوريم كه مي‌خواهد و مي‌كوشد كه اسلام تنها مرجعيت زندگي سياسي و اقتصادي و اجتماعي در جامعه مسلمان و امت اسلامي باشد؛ اين جنبش امروزه در بيشتر مناطق جهان اسلام موجود و فعال است ولي پرسشي كه مطرح مي‌شود در مورد توان اين جنبش در ايجاد تغييرات جدّي و تأثيرگذاري بر سوق جامعه به پذيرش اسلام به عنوان مرجعيت قانوني و حقوقي در كنار مرجعيت ايماني آنست؛ پرسش دومي كه ناگزير بايد مطرح شود اينست : آيا جنبش‌ها و احزاب و عناصر بيداري اسلامي از آنچنان وحدتي در ديدگاهها و اهداف و راهبرد برخودار هستند يا در حدّ تناقض با يكديگر اختلاف نظر دارند؟

و پرسش سوم و آخر نيز در مورد چگونگي يا امكان تمييز جنبش‌هايي كه اسلام و ارزش و اصولي آنرا به عنوان هدفهاي والاي خود پذيرفته و آنرا مرجعيت جامعه و دولت و روابط با ديگران تلقي مي‌كنند و بحق بخشي از بيداري اسلامي حقيقي هستند از جنبش‌هايي است كه اسلام را به عنوان هدف صوري خود و به عنوان پوششي براي اهداف مادي يا سلطه‌اي ديگري درنظر گرفته‌اند.

پاسخ به اين پرسش‌ها و پرسش‌هاي ديگري كه ممكن است در حين بحث مطرح شوند در واقع به معناي پاسخ به اشكالهاي فراواني است كه به علت شرايط منطقه‌اي، محلي و بين‌المللي و نيز به دليل تهديدهايي كه بيداري اسلامي براي منافع قدرتهاي جهاني با نفوذ و مسلط بر بزنگاههاي جهان سياست و اقتصاد و ماليه و علمي و حاكم بر سرنوشت و زندگي خلق‌ها، مطرح مي‌شود.

پاسخ به پرسش نخست مربوط به توان بيداري اسلامي در ايجاد تغيير و اثرگذاري، از ديدگاه ما كاملاً مثبت است؛ اسلام در خود نيروي بسيار بزرگي براي انگيزش خلق دارد كه در ايدئولوژي‌هاي ديگر هرگز وجود ندارد زيرا اولاً دربرگيرنده همه جنبه‌هاي زندگي است و ثانياً تأثيرات آن در دنيا و آخرت است زيرا فداكاري‌هاي مسلمان داراي پاداشي هم در دنيا و هم در آخرت است حال آنكه سرنوشت فرد غيرمسلمان تنها در دنيا رقم مي‌خورد.

ولي آنچه نبايد از آن غافل باشيم اينكه بيداري به معناي حركت در خط كارزار با نيروهاي زيان‌ديده از موفقيت بيداري اسلامي است؛ اين قدرتها از امكانات مادي و معنوي هنگفتي برخوردارند كه به اين سادگي نمي‌توان با آنها مقابله كرد؛ پول و سلاح و تبليغات و رسانه‌ها را در اختيار دارند و مي‌توانند حقايق را واژگونه نشان دهند و وجدان بسياري را بخرند و مردم را فريب دهند.

به همين دليل مي‌بينيم كه بيداري اسلامي در يكجا پيشرفت مي‌كند و در جاي ديگري با ناكامي روبرو

مي‌شود و بنابراين نمي‌توان حالتهاي پيروزي يا ناكامي را تعميم داد. دست‌اندركاران اسلامي وظيفه دارند شكيبايي كنند و از تجربه‌هاي ديگر استفاده نمايند و عبرت‌هاي لازم را بگيرند و شيوه‌هاي كار و فعاليت خود را چنان متحول سازند كه بتوان از ميان شكاف‌هاي فراوان وارد شد و از نقاط ضعف دشمنان اسلام در جهت تحقق هدفهاي مشروع خود بهره‌برداري نمود.

تجربه‌ها به ما آموخته كه هرگز از رويارويي مأيوس نشويم و طبق آيه كريمه زير عمل كنيم: « وَلاَ تَهِنُواْ فِي ابْتِغَاء الْقَوْمِ إِن تَكُونُواْ تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللّهِ مَا لاَ يَرْجُونَ» (سوره النساء ـ 104) (و در تعقيب گروه [دشمنان] سستى نورزيد اگر شما درد مى‌كشيد آنان [نيز] همان گونه كه شما درد مى‌كشيد درد مى‌كشند و حال آنكه شما چيزهايى از خدا اميد داريد كه آنها اميد ندارند.)

ما در مقاومت اسلامي لبنان [حزب‌ا‌] تجربه‌اي داريم كه بيانگر بالاترين سطح بيداري در جهاد عليه دشمن صهيونيستي است بگونه‌اي كه اين مقاومت توانست در سال 2000ميلادي ارتش رژيم صهيونيستي را از لبنان بيرون كند و در تابستان 2006م. نيز شكست سختي بر آن وارد نمايد [جنگ33 روزه].

اينک رهبري مقاومت اسلامي لبنان به بالاترين سطح خود در كسب احترام و ستايش خلق‌ها رسيده و در جهان عرب و اسلام، رهبري آن چنان جنبه مردمي و محبوبي پيدا كرده كه ايالات متحده آمريكا و اسراييل و هم‌پيمانهاي آنانرا كاملاً سردرگم و ناراحت كرده و در هراس از تعميم اين الگو قرار داده است و كار بجايي رسيده كه آمريكا از زبان "جفري فيلتمان" معاون وزيرخارجه آمريكا در برابر كنگره اين كشور، خواهان بودجه‌اي بيش از پانصد ميليون دلار آمريكا براي مشوّه‌سازي چهره مقاومت و رهبري آن در جهان عرب و اسلام شده است و عملاً نيز اين مبلغ اعلام شده براي خريد وجدان روزنامه‌نگاران و ارباب جرايد و محللين سياسي و به منظور نشر اكاذيب و افترا عليه مقاومت هزينه شده است و بخش اعظم اين دسته محللان و روزنامه‌نگاران، اقدام به طرح آشكار سلاح اختلاف‌هاي مذهبي به منظور نشر نفرت و كينه عليه پاكترين و جوانمردانه‌ترين پديده جهان اسلام در دو قرن گذشته و حال، نموده‌اند.

وحدت يا اختلاف ديدگاهها و اهداف؟

جنبش‌هاي اسلامي كه مدعي‌اند بخشي از بيداري اسلامي در جهان را تشكيل مي‌دهند، در ديدگاهها و اهداف

خود وحدت ندارند. در استراتژي خود همچنانكه در تاكتيك‌ها، با يكديگر اختلاف دارند و با همديگر براساس شالوده‌هاي فكري، مذهبي، فقهي و نژادي تقسيم‌بندي مي‌شوند كمااينكه برپايه سياسي و شخصي نيز قابل تقسيم‌بندي هستند و بنظر مي‌رسد همكاري ميان آنها بنابر همين دلايل يا برخي از آنها غيرممكن باشد.

آنها در مورد چگونگي انتقال جامعه از حالت غيراسلامي يا عدم توجه به اسلام به حالت اسلامي و گرايش به اسلام يا درخصوص نحوه رويارويي با دشمنان ديدگاههاي جامع و يگانه‌اي ندارند؛ آنها حتي در اين مورد كه دشمن كيست و دوست كدامست و رقيب كيست و هم‌پيمان چه كسي است اتفاق نظر ندارد.

برخي از اين جنبش‌ها به يكديگربه عنوان دشمناني و نه رقبايي مي‌نگرند كه حتماً بايد آنها را از ميان برد و تصوير و آوازه آنانرا خدشه‌دار ساخت. به عنوان مثال مي‌توان حركت‌هاي صوفيگري، سلفي، وهابي و شيعي و اخوان‌المسلمين و تحريري‌ها ياد كرد. كار برخي از اين جنبش‌ها بجايي رسيده كه يكديگر را تكفير مي‌كنند حال آنكه تكفير آنچنانكه همه مي‌دانند در مورد كساني بكار مي‌رود كه با ارتداد خود، از اسلام روي برمي‌گردانند و معمولاً نيز كسي كه تكفير مي‌شود خون و عرض و مالش حلال مي‌گردد. چيزي كه در افغانستان ميان طالبان و ديگر سازمانهاي مجاهدين افغاني يا در پاكستان و عراق مطرح است و مي‌بينيم كه در اين كشورها كساني به انفجار خود در مساجد و حسينيه‌هاي پر از نمازگزاران مسلمان منفجر مي‌شود و منجر به فجايع انساني بسيار وحشتناكي مي‌گردد. در مورد مردم سومالي نيز چنين است برخي از اينان خون مخالفان مسلمان خود را نيز مباح مي‌شمارند و اقدام به كشتن آنها مي‌كنند و در اين راستا هيچ اشكالي در همكاري با غرب كافر و ياري گرفتن از آنها براي مبارزه با مسلمانان نمي‌بينند.

چگونه نيروهاي بيداري اسلامي را از سوءاستفاده‌كنندگان از اسلام تميز دهيم؟

به رغم آنچه در مورد جنبش‌هاي بيداري اسلامي و مشكلات و اختلافهاي حاصل ميان آنها بيان كرديم، برآنيم كه همه اينها برخاسته از سوءتفاهم يا بدشانسي و بي‌تدبيري يا حاصل توطئه‌هايي است كه براي اختلاف‌اندازي ميان مسلمانان چيده مي‌شود و دشمنان اسلام آنها را دنبال مي‌كنند و مسلمانان را در چشم برادران خود كافر يا منحرف تصوير مي‌كنند. مسئله به اين سادگي هم نيست؛ اين مشكلي است كه براي حل، نيازمند وقت و كوشش فراواني است.

بهرحال تميز جنبش‌هايي كه فعاليت‌هاي آنها بمثابه رشد و توسعه بيداري اسلامي است و اندسته

جنبش‌هايي كه با گفته‌ها و اعمال خود به اين بيداري آسيب وارد مي‌كنند، كار چندان آساني نيست؛ ما درک مي‌كنيم كه هرطرف داراي شرايط و معيارهاي گوناگون خود در تعيين مسير حركت در چارچوب بيداري اسلامي است و اين نكته بركسي پنهان نيست و بر ما هم پنهان نيست كه هركس خود را بخشي از بيداري اسلامي مي‌داند زيرا جنبش آينده‌ساز اين امت بشمار مي‌رود.

بيداري اسلامي حركت فرد يا يک سري افراد نيست؛ اقدام مجموعه‌اي است كه فعاليت‌هاي آن با ابعاد گوناگوني كه بخود مي‌گيرد با همديگر متكامل و فراگير مي‌شود؛ اين مجموعه حتماً بايد مؤثر، فعّال و انقلابي باشد و بتواند كاري انجام دهد و گستره اثرگذاري آن بايد بسيار گسترده و وسيع باشد بگونه‌اي كه نتوان آنرا محاصره يا در نطفه خفه كرد.

همچنانكه بايد آزاد و غير وابسته به آنچه با اسلام و ارزش‌ها و اصول آن در تناقض است، باشد. لذا نمي‌توان پذيرفت كه برخي گروه‌هايي كه خود را منتسب به اسلام مي‌دانند و در عين حال در پيوند با سلطان جائر محلي يا وابسته به نيروهاي بيگانه استكباري مي‌باشند و با آنها هم پيماني ظاهري و علني يا پنهان و غير علني دارند، بخشي از روند بيداري را تشكيل مي‌دهند.

همچنانكه با همان شک و ترديد به نيروهايي نگاه مي‌كنيم كه خود را ريشه‌اي تلقي مي‌كنند و برخي از آنها خود را جنبش "مادر" در روند بيداري مي‌شمارند حال آنكه ديده‌ايم همين نيروها با كشورهاي استكباري يا نيروهاي طاغوتي محلي به منظور رسيدن به قدرت و به زيان اصول و ارزش‌ها و تاريخ درازي از شعارهاي پرزرق و برقي كه يكباره از آنها دست كشيده شده و از صحنه كارزار برداشته شده‌اند، زد و بند كرده و به سازش رسيده‌اند.

و در مورد رسانه‌هايي كه خود را رسانه‌هاي بيداري اسلامي مي‌شمارند و در عين حال مدام اقدام به انتشار تفرقه و درگيري و ضربه زدن به پايه‌هاي وحدت اسلامي مي‌كنند، بايد گفت اينگونه رسانه‌ها از سوي نيروهاي دشمن اسلام و بيداري اسلامي بودجه‌هاي مشكوكي دارند و مورد حمايت قرار مي‌گيرند و اينک بايد پرسيد: آيا باز هم مي‌توان گفت رسانه‌هاي بيداري اسلامي هستند؟

ما ترديدي نداريم كه برخي، به اين نتيجه رسيده‌اند كه آينده، متعلق به اسلام است لذا در حمل شعارهاي مربوط به اسلام، تجارت سودمند و سرمايه‌گذاري خوبي يافته و به همين دليل به روند بيداري اسلامي پيوسته‌اند تا مگر به چيزهايي كه مي‌خواهند برسند يا برآن تأثير بگذارند و آنرا از خط خود منحرف سازند و درگير مشكلات و گمراهه‌ها و بيراهه‌هايي سازند كه آنرا از ايفاي نقش مؤثر خود باز

دارد.

از اينجاست كه معتقديم روند بيداري اسلامي در حال حاضر،چندان پاک و معصوم نيست و خوب و بد و سره و ناسره در آن وجود دارد. وظيفه ما ايجاب مي‌كند تا معيارهاي مشخص‌َي براي تميز اصل از نااصل و سره از ناسره، در نظر گيريم.

پيش از تعيين اين معيارها، بايد معناي بيداري را روشن سازيم. بيداري در لغت به معناي هشياري پس از خواب برخاستن، متوجه شدن و ... است.

بيداري در عرصه‌اي كه از آن صحبت مي‌كنيم متوجه شدن امت يا بخش بزرگي از امت نسبت به آنچيزهايي است كه براي نهضت خود و بدست آوردن عزَت و كرامتش و آنچه زندگي شرافتمندانه‌اي براي او فراهم مي‌آورد ـ يعني اسلام به عنوان عقيده، شريعت، قانون و قانون اساسي ـ نياز دارد؛ چيزي كه از آن غافل مانده بود و در عرصه‌هاي مختلف زندگي به موارد ديگري پناه برده بود.

ولي امروزه، امت رهايي خود را از آنچه در آن قرار دارد و رنج‌هايي كه مي‌برد در همين اسلام مي‌بيند؛ اين ديگر يک احساس يا تمايل يا ايده يا نظريه صرف نيست، تحولَ‌ي واقعي و روند عملي و ملموي است و اينک پيامدهاي مثبت خود را ارايه داده و به پديده قابل توجهي تبديل شده است. اگر خواسته باشيم معيارهاي صحيحي را مشخص سازيم بايد موارد اختلال و نقاط ضعفي را كه بيداري اسلامي در پي اصلاح يا تغيير آنهاست، مشخص سازيم. بنابراين بايد ديد واقعيت اسلامي چيست و چه انتظاري از آن مي‌رود؟

آفت‌هاي جهان اسلام:

جهان اسلام جغرافياي بسيار گسترده‌اي را تشكيل مي‌دهد كه از باختر دور در مرزهاي اقيانوس اطلس تا اندونزي در خاور دور بر اقيانوس آرام گسترده است و مجموع جمعيت آن بالغ بر يک ششم جمعيت كرده خاكي است و سرزمين آن سرشار از ثروتهاي هنگفتي است كه در صورت كاربرد درست و توزيع عادلانه و سرمايه‌گذاري مناسب، مي‌تواند رفاه و سعادت خلقهاي اسلامي را تأمين يا دست كم از دايره فقر و نيازمندي كنوني‌اش برهاند.

با اينحال خلقهاي جهان اسلام زير يوق سلطه ملل ديگري قرار دارند كه به غارت و چپاول منابع آنها

مي‌پردازند و مانع از پيشرفت و توسعه آنها در همه ابعاد و بويژه ابعاد علمي و فني و بهداشتي مي‌گردند.و علاوه بر اين يک سوي بيماري‌هاي داخلي و آفات و امراض اجتماعي و سياسي نيز وجود دارد . در بر شمردن آنچه جهان اسلام از آن رنج مي‌برد مي‌توان به اين موارد اشاره کرد:

1ـ تجزيه طلبي، مبارزه و پراکندگي .

2ـ وابستگي و دنباله‌روي و فقدان تصميم گيري و اراده آزاد.

3ـ فقر و عقب ماندگي اجتماعي در تمامي ابعاد.

4ـ وادادگي اخلاقي و دوري از ارزش‌هاي اسلامي.

5ـ تن دهي به ديکته دشمنان در عرصه‌هاي نظامي، سياسي و اقتصادي.

6ـ چيرگي قدرتهاي خارجي و تحکم آنها بر ثروتهاي امت اسلامي و خلقهاي مسلمان.

7ـ انگشت گذاردن بر اختلاف‌هاي مذهبي ميان مسلمانان، تکفير و فتنه‌انگيزي‌ها و درگيري‌هاي برخاسته از اين اختلاف‌ها.

8ـ اختلاف‌هاي نژادي، کشوري و ديني.

9ـ ضعف همکاري و هماهنگي ميان کشورهاي اسلامي و ناکامي سازمانهاي منطقه‌اي در تحقق سطح معقولي از همکاريو هماهنگي.

10ـ جنگ‌هاي رسانه‌اي که فضاي ميان مسلمانان را زهرآگين مي‌کند و دشمني‌ها و فتنه‌هاي تازه‌اي مي‌آفرينند.

11ـ ورشکستگي علمي و فني جهان اسلام.

12ـ فرد گرايي طاغوت منشانه حکام جهان اسلام و برتري طلبي‌هاي توخالي آنها.

اين مشكلات و آفاتي كه ياد كرديم عنوانهايي هستند كه زير هركدام، جزئيات بيشتري مي‌تواند جاي گيرد كه در اين جا فرصت پرداختن به آنها نيست.

بنابراين ما امتي هستيم كه واقعاً عقب مانده‌ايم و در پايين‌ترين پله نردبان پيشرفت و تمدن قرار داريم؛ عقب ماندگي با اسلام و اهداف و آماج‌هاي آن در تضاد است. اسلام عقب ماندگي را رّد مي‌كند و به تغيير آن فرامي‌خواند. لذا ما مي‌گوييم اسلام ضامن شكل دهي به انساني است كه مي‌تواند واقعيت عقب مانده كنوني را تغيير دهد و آنرا به واقعيت پيشرفته و توسعه يافته‌اي تبديل نمايد.

ما تهمتي را كه لائيك‌ها به اسلام مي‌زنند و مدعيند كه اسلام باعث عقب ماندگي مسلمانان است نمي‌پذيريم، آن تهمتي را نيز كه ملحدان زده و دين را افيون ملت‌ها دانسته‌اند رد مي‌كنيم.

معيارهاي درست بيداري اسلامي :

معيار نخست: عدم پذيرش بازگشت به جز اسلام به عنوان آيين زندگي.

معيار دوم: كوشش در راستاي وحدت امت اسلامي و نفي هرگونه تفرقه براساس مذهبي، نژادي، زباني يا منطقه‌اي.

معيار سوم: نفي ارتباط داشتن يا كرنش در برابر شرق يا غرب در همه عرصه‌هاي زندگي.

معيار چهارم: نفي و مقاومت در برابر هرگونه اشغالگري و تجاوز و عدم پذيرش هر نوع سازش.

معيار پنجم: موضعگيري در برابر اشغال فلسطين و مسئله مردم فلسطيني. فلسطين سرزمين عربي اسلامي است كه بايد آنرا آزاد كرد و يهوديان آمده از خارج را از آن اخراج نمود و هرگونه معاهده يا توافقنامه‌اي كه متضمن كمترين امتيازي از خاك فلسطين براي يهوديان باشد را رّد كرد.

بيداري اسلامي: نمونه "ايران"

ما معتقديم تجربه‌اي كه ايران اسلامي به رهبري امام خميني (قدس سره الشريف) ازسرگذراند نمونه و الگوي شايسته‌اي است كه مي‌تواند براي بيداري اسلامي الگو قرار گيرد.

ايران درزمان محمدرضا شاه پهلوي از همان بحرانها و مشكلاتي رنج مي‌برد كه جهان اسلام در حال حاضر از آنها رنج مي‌برد و پيش از اين بدانها اشاره كرديم.

علما و مبلغان در ايران كوشيدند تا افكار عمومي مردم اين كشور، ايده بازگشت به اسلام به عنوان مرجعيتي براي راندگي سياسي و اجتماعي را همگاني كنند و بيداري اسلامي موفق شد انقلابي در همين راستا راه اندازد كه به طغيان شاه و نظام حكومتي مزدور، نوكر و وابسته به آمريكا پايان بخشد و رابطه با قدرتهاي استكباري را قطع كرد و ملت ايران را بر اساس ارزش‌هاي اسلامي، وحدت بخشيد و به وابستگي بيگانه ـ هر كه باشد ـ پايان داد و مشاركت مردم در حكومت و اداره كشور را تحقق بخشيد و ملت ايران با انتخابات به عنوان راهي براي رساندن نمايندگان خود به مجالس نمايندگي و اجرايي، آشنا شد و انقلاب ايران در مسير پيشرفت علمي و فناوري قرار گرفت و امروزه پا به پاي كشورهاي پيشرفته علمي قدم برمي‌دارد و به استفاده صلح‌آميز از نيروي هسته‌اي مي‌پردازد و در اين ميان مي‌توان گفت در بعد علمي بسيار پيشرفته‌تر است. ايران با نيروهاي استكبار جهاني رويارويي مي‌كند و شرايط حقَه خود را بر آنها تحميل مي‌سازد و بي‌هيچ ترديدي نقش خود را در دفاع از مستضعفان جهان ايفا مي‌نمايد.

ما درک مي‌كنيم كه در برابر ايران اشكالها و دشواري‌هاي زيادي وجود دارد كه در بعد توسعه و غيره بايد آنها را حل كند ولي اينرا نيز مي‌دانيم كه اينک چنان در راه دستاوردهاي هرچه بيشتر و پذيرش چالش‌هاي بيشتر گام برمي‌دارد كه قدرتهاي استكبار جهاني را آشفته و حتي نگران كرده است.

اگر آن بيداري اسلامي كه انقلاب اسلامي را حاصل داشت نبود، ايران هرگز قادر به رسيدن به وضعيت كنوني نمي‌شد.

آيا جهان اسلام درک مي‌كند كه انقلاب اسلامي ايران الگوي برتر و ايده‌آلي براي ورود به دوران اسلام نوين است؟